

**A study of the principles and foundations of nomadic education from
the perspective of Mohammad Bahmanbeigi**

Hasan Rostami¹
Mohammad Hossein Heidari²
Babak Shamshiri³

Received Date: 8 Oct 2021
Reception Date: 28 Dec 2021

Abstract

Every nation has an identity, although it has been formed over the centuries, but it is not limited to a specific time, but is the basis of their ethnicity and the motivation of their efforts over time. The main part of this identity card is their belief, intellectual and national bases, which are mostly reflected and perfected in the works of the greats of literature and culture; Therefore, respecting these great people and glorifying their works before it is an individual matter is honoring the scientific identity and culture of that nation and honoring their thoughts, beliefs and knowledge.

The purpose of this study is to investigate the educational principles and foundations of Mohammad Bahmanbeigi. In this study, Bahmanbeigi is known as the founder of the new nomadic education system in Iran. The method of the present study was descriptive-analytical documentation and the data collection tool was filing forms. According to the research method, the statistical population of the study includes all documents, records and resources related to the subject. The results of the research indicate that for

¹ . PhD Student, Department of Philosophy of Education, Isfahan (Khorasgan) Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran

² . Associate Professor of Philosophy of Education, Faculty of Educational Sciences and Psychology, University of Isfahan, Isfahan, Iran (Corresponding Author)
mhheidari1353@gmail.com

³ . Associate Professor, Department of Educational Sciences, Shiraz University, Iran.

the principles and principles of education in Bahmanbeigi thought, 12 principles and 31 principles were achieved.

Findings also showed that after the principle of literacy, reducing the class gap, promoting the Persian language, strengthening and promoting the spirit of courage and bravery, honoring the position of women in nomadic society, have been more important in this educational system.

Keywords: Education, nomadic education, avalanche, educational principles and foundations.

بررسی اصول و مبانی تعلیم و تربیت عشایری از دیدگاه محمد بهمن‌بیگی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۷

حسن رستمی^۱محمدحسین حیدری^۲بابک شمشیری^۳**چکیده**

هر ملت هویت و شناسنامه‌ای دارد اگرچه در طول قرن‌ها شکل گرفته اما منحصر و محدود به زمانی خاص نیست، بلکه مبانی قومیت آن‌ها و انگیزه‌بخش تلاش‌های آنان در طول زمان است. بخش عمده این شناسنامه پایگاه‌های اعتقادی، فکری و ملی آنهاست که بیشتر در آثار بزرگان ادب و فرهنگ جلوه می‌کند و کمال می‌یابد؛ بنابراین احترام به این بزرگان و تجلیل از کارهای آنان پیش از آنکه یک مسأله فردی باشد ارج‌گذاری به هویت علمی و فرهنگ آن ملت و بزرگداشت اندیشه‌ها، باورها و دانش‌های آنهاست.

هدف پژوهش حاضر بررسی اصول و مبانی تربیتی محمد بهمن‌بیگی می‌باشد. در این پژوهش بهمن‌بیگی به پایه‌گذار نظام نوین آموزش عشایر ایران شناخته می‌شود. روش پژوهش حاضر تفسیری-کیفی، و ابزار گردآوری اطلاعات فرم‌های فیش‌برداری بوده است. با توجه به

۱. دانشجوی دکتری گروه فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران

۲. دانشیار فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول) mhheidari1353@gmail.com

۳. دانشیار، گروه علوم تربیتی، دانشگاه شیراز، ایران

روش پژوهش، جامعه آماری پژوهش شامل کلیه اسناد، مدارک و منابع مرتبط با موضوع مورد بررسی می‌باشد. نتایج پژوهش حاکی از آن است که برای مبانی و اصول تربیتی در تفکرات بهمن‌بیگی به ۱۲ مبانی و ۳۱ اصل دست یافت. یافته‌ها همچنین نشان داد بعد از اصل سواد آموزی، کاهش فاصله طبقاتی، ترویج زبان فارسی، تقویت و ترویج روحیه شهامت و شجاعت، تکریم جایگاه زن در جامعه عشایری، در این نظام آموزشی از اولویت بیشتری برخوردار بوده‌اند.

کلیدواژه‌ها: تعلیمات، آموزش و پرورش عشایر، بهمن‌بیگی، اصول و مبانی تربیتی

مقدمه و بیان مسئله

نظام تعلیم و تربیت در هر جامعه‌ای در صورتی کارایی و نقش اساسی خود را ایفا خواهد نمود که برگرفته از ارزش‌ها، فرهنگ‌ها، اصول و مبانی فکری حاکم بر آن جامعه باشد (بانسی، ۱۳۸۱: ۴). یکی از مسائل اساسی جوامع مختلف، آموزش و پرورش و چگونگی آن است که در طول تاریخ با توجه به نوع زندگی، فرهنگ و آداب رسوم و امکانات حاکم بر آن جوامع به اشکال مختلف ارائه شده است برای مثال سلطان محمد خدابنده ۷۱۶-۷۰۳ (ه ق) برای تربیت منسوبین خود مدارس ایجاد نموده بود که همراه سلطان هنگام بیلاق و قشلاق در حرکت بوده است (آیتی، ۱۳۷۲: ۶۲). صولت‌الدوله، ایلخان قشقای که سعی داشت کودکان و نوجوانان قشقای باسواد شوند کلانتران و رؤسای بنکوها را به گرفتن معلم و باسواد کردن فرزندان‌شان تشویق می‌کرد در این دوره هر بنکوه یک معلم داشت که همراه ایل در حرکت بود (قشقای، ۱۳۸۵: ۱۲). به گفته امان الهی بهاروند (۱۳۶۰: ۸۹) در بعضی از جوامع ایلی افراد ثروتمند از یک ملا یا میرزا دعوت می‌کردند تا به فرزندان خود سواد بیاموزند.

تعریف مفاهیم اصلی

بهمین‌بیگی مبدع ایده آموزش و پرورش عشایر نیست چنانچه از سال ۱۳۰۷ به بعد فکر ایجاد مراکز آموزشی برای عشایر پیدا شد اما این نوع اقدامات نتایج چندانی نداشت و از طرف عشایر مورد استقبال قرار نگرفت؛ زیرا اولاً در سطح بسیار محدودی عمل می‌شد، ثانیاً طرح مورد عمل شامل مراکز آموزشی ثابت در تهران و مراکز استانها و نهایتاً شهرهای مثل فیروزآباد و کازرون و فسا بود. ثالثاً این مدارس ثابت برای مقطع ابتدایی تأسیس می‌شد و کودک ناچار بود از همان سال‌های زندگی به دور از والدین خود زندگی نماید، بنابراین، این مدارس به خاطر عدم انطباق با شرایط زندگی عشایری و عدم رعایت اصول صحیح تعلیم و تربیت چندی نگذشته، با شکست مواجه و تعطیل می‌شدند. علت عمده این مسائل عدم شناخت مسئولین وقت از مسائل و مشکلات عشایر، و عدم انطباق طرح‌های آنها با واقعیت‌های زندگی عشایری بود، اما بهمین‌بیگی معتقد بود مدارس ثابت راهکار مناسبی برای آموزش عشایر نیست؛ زیرا آنها

با زندگی سیار نمی‌توانند بچه‌های خود را به مدارس ثابت بفرستند در حالیکه زمامداران فرهنگی به مدارس سیار اعتقادی نداشتند (سهرابی، ۱۳۸۷: ۸۲). بنابراین از وی می‌توان به عنوان فردی که این ایده را در سطح وسیعی از کشور به صورت موفقیت آمیز و به شیوه مدارس جدید اجرا کرد یاد کرد. خود وی در این زمینه می‌نویسد: من مبتکر فکر ایجاد مدارس سیار عشایری نبودم. فکر ایجاد مدارس عشایری فکر بکری نبود دیگران پیش از من در این طریق قدم نهاده بودند کار من تعمیم و عمومیت دادن به اینگونه مکاتب و مدارس خصوصی بود می‌خواستم اینگونه مدارس همگانی شود» (بهمن بیگی، ۱۳۸۲: ۱۳-۱۲).

روش پژوهش

طرح پژوهش حاضر، کیفی و روش آن به طور ویژه روش تحلیل محتوای کیفی است؛ زیرا تحلیل محتوای کیفی فرایندی است که برای استخراج دسته‌ها یا مضامین از داده‌های خام، براساس استنتاج و تفسیر معتبر به کار می‌رود. این فرایند از استدلال استقرایی برای استخراج مضامین و دسته‌ها از داده‌ها از طریق آزمون دقیق محقق و مقایسه مداوم استفاده می‌کند (عادل مهربان، ۱۳۹۴: ۳۷).

در این پژوهش نیز چون مطالب تدوین شده‌ای در خصوص روش‌های آموزشی در تعلیمات عشایر وجود نداشت و تنها مدارک و مستندات موجود برای بررسی این موضوع آثار مکتوب به جا مانده از مرحوم بهمن بیگی و کتاب‌های نوشته شده در مورد ایشان بود؛ لذا برای بررسی موضوع پژوهش بهترین و رایج‌ترین روش تحلیل محتوای کیفی این مدارک است تا بتوان از طریق تحلیل آنها به اهداف پژوهش دست یافت.

یافته‌های پژوهش

همانطور که قبلاً اشاره شد این پژوهش در پی بررسی اصول و مبانی تربیتی محمد بهمن- بیگی می‌باشد که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مبانی و اصول تربیتی در تفکرات بهمن‌بیگی کدامند؟

همانطور که در بخش یافته‌ها آمد این پژوهش برای مبانی و اصول تربیتی در تفکرات بهمن‌بیگی به ۱۲ مبانی و ۳۱ اصل دست یافت که در ادامه به تفصیل هر کدام به طور جداگانه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

مبنای اول: عشق بزرگترین انگیزه بهمن‌بیگی برای ایجاد تعلیمات عشایر است.

اصل اول: بنای تعلیمات عشایر باید براساس عشق به ایل باشد.

بهمن‌بیگی کارش را بر مبنای عشق شروع کرد. تلاش‌هایی که بهمن‌بیگی برای باسواد کردن بچه‌های عشایر انجام داد فقط از یک فرد عاشقی چون او برمی‌آید. برخلاف برخی‌ها که عشق و علاقه خود را فقط نثار عشیره و قبیله خود می‌کنند، عشق بهمن‌بیگی فراقبیل‌ای و صرفاً محدود به ایل قشقایی و عشایر جنوب نیست. او از تعصبات قومی و زبانی فاصله می‌گیرد. دامنه خدمات فرهنگی او به عشایر سراسر کشور گسترش می‌یابد. بهمن‌بیگی با عشق و علاقه وافر که به تعلیم و تربیت نوباوگان عشایر داشت توانست بنیاد تعلیماتی را که بسیاری از مسئولین وقت نظام آموزشی به دلیل ماهیت زندگی عشایری، آن را غیرعملی می‌پنداشتند با نتایج و کیفیتی بسیار بهتر از آنچه در دستگاه تعلیم و تربیت وقت مرسوم بود بنا نهد.

بسیاری موفقیت بهمن‌بیگی را در آموزش عشایری مدیون عشق او به عشایر می‌دانند. وی در این باره می‌نویسد: «از فوت و فن ساحرانه‌ای برخوردار نبوده‌ام. سرچشمه همه این توفیقات جز عشق، عشق به مردم، عشق به کار و عشق به تعلیم و تربیت چیز دیگری نبوده است» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹: ۱۲۲).

«عشق و عرق ایلی و میهنی او در این جواب سؤال مشهود است که اگر قره‌قاج نبود شما چه می‌کردید؟ او جواب می‌دهد؟ شاید هرگز به ایران برنمی‌گشتم و یا شاید تشکیلاتی به نام تعلیمات عشایر نبود» (یوسفی، ۱۳۸۳: ۹۰).

«بهمن‌بیگی معتقد بود که ریشه این عشق مقدس و این آتش درونی را که در سراسر عمر خود اسیرش بوده باید در رویدادها و حوادث دوران کودکی‌اش جستجو کرد. وی در کتاب به اجاق قسم سرچشمه توفیقاتش را عشق به تعلیم و تربیت فرزندان عشایر و عشق به کار و

تلاش دانسته و اذعان می‌کند که این پیشرفت‌های اعجاب‌انگیز نتیجه سحر و شعبده و نیرنگ نیست» (نادری دره‌شوری، ۱۳۹۳: ۳۶).

مبنای دوم: اساسی‌ترین باور دینی تعلیمات عشایر خدامحوری است.

اصل اول: تعلیمات عشایر و معلمان باید در جهت القای خدامحوری و اعتقاد به خدا تلاش نمایند.

توجه به اصل خدا محوری؛ وظیفه دینی هر مسلمان خدامحوری یکی از بدیهی‌ترین اصول زندگی مسلمانان است. خدامحوری به این معناست که انسان تمام اعمال و رفتارهای خود را بر اساس آنچه خداوند برای وی تعیین فرموده، انجام دهد تا از این طریق رضایت و خشنودی پروردگار خود را فراهم کند. این اصل مهم تنها جنبه فردی ندارد بلکه تأثیر آن بر روی جامعه اسلامی به اندازه‌ای است که آرامش و امنیت اجتماعی به آن وابسته بوده و حریم افراد با رعایت این اصل حفظ می‌شود. اثرات اجتماعی خدامحوری هم در کسب و کار افراد و هم در تعاملات اجتماعی نمود می‌یابد. فردی که حضور خدا را در زندگی خود باور داشته باشد هرگز در جایگاه شغلی خود از بیت‌المال استفاده شخصی نمی‌کند و در ارتباط با شهروندان احترام و تواضع را بر خودخواهی و خشونت ترجیح می‌دهد و رضایت خدا را در گروه رضایت خلق خدا می‌داند. در چنین شرایطی اگر افراد اصل خودمحوری را جایگزین خدامحوری کنند، آنچه اتفاق می‌افتد چندان خوشایند نخواهد بود. هر فردی سود و منفعت خود را در اولویت قرار داده و نسبت به دستورات دینی بی‌تفاوت است.

«فقط لطف خداوند و بخت بیدار بچه‌های عشایر بود که شما را در روز تعطیل به دیدار آموزشگاه ما آورد» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹: ۲۱۴).

اصل دوم: تعلیمات عشایر باید در زمینه ایجاد اعتقاد به پیامبران و امامان کوشش کند. پیامبران الهی همگی دارای جانشین بوده‌اند؛ و این از سنت‌های خداوند متعال می‌باشد گرچه اوصیای بعضی از انبیای پیشین خود نبی و پیامبر بوده‌اند، اما بسیاری از جانشینان انبیا، اوصیای خاصی بوده‌اند که به مقام نبوت برگزیده نشده‌اند، ولی هدایت قوم را پس از رحلت آن پیامبر بر عهده می‌گرفته‌اند و به عنوان جانشین پیامبر، اجرای دستورات شریعت آن پیامبر را

عهده‌دار می‌شدند و این امر، خود حکایت از اهمیت و جایگاه والای زعامت و رهبری جامعه دارد، به گونه‌ای که شان و جایگاه آن، چنان والاست که به مردم واگذار نشده است تا هرکس را که خود می‌خواهند انتخاب نمایند.

حدود شصت و چند سال پیش که تعلیمات عشایر در حال شکل‌گیری بود در عشایر به دلیل زندگی سیار و عدم یکجانشینی و وجود روحانیون و مبلغین مذهبی آشنایی چندانی با احکام دینی و پیامبران و امامان وجود نداشت اگر هم چیزی بنام اعتقادات دینی وجود داشت حاصل سنت‌های گذشته و آموزه‌هایی بود که سینه به سینه به نسل بعد منتقل شده بود که گاهی اوقات با یکسری موهومات و خرافات همراه گشته بود. تعلیمات عشایر با ترویج سوادآموزی و تقویت آن و بردن رساله‌های علمی توسط بعضی از معلمان عملاً اسلام و احکام الهی را بین آنها ترویج نمود و اعتقادات آنها را اصلاح نمود، بهمن‌بیگی روی تقویت این اصول نیز تاکید خاصی داشت اشاره کردن به نام پیامبر و حضرت علی (ع) در جاهایی از کتاب‌هایش مؤید این اعتقاد است.

وی در این باره می‌نویسد:

«به این شعر مترنم شدم:

گفت پیغمبر که چون کوی دری عاقبت زان در برون آید سری

(بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹: ۲۰).

«اسم آموزگار این دبستان سیار لطفعلی بود و من پس از این دیدار او را لطف علی می‌خواندم و می‌نوشتم» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹: ۲۸).

مبنای سوم: عقلانیت و اندیشه‌ورزی از مبانی مهم تعلیمات عشایر است.

اصل اول: در کار تعلیم و تربیت فرزندان عشایر باید از نیروی تعقل و اندیشه بهره گرفت.

اهمیت تفکر و تعقل در زندگی آدمی تا بدان جاست که از آن به عنوان وجه تمایز اصلی انسان و سایر جانداران نام می‌برند.

«من هیچگاه از اندیشه و تدبیر غافل نبوده‌ام. عشق من همیشه با اندیشه من همراه بوده است. در کار من اندیشه دست‌کم به اندازه عشق دخیل و مؤثر بوده است. من به یاری اندیشه به نتایج کارم رسیده‌ام. من با کمک اندیشه مقررات دست و پاگیر را از میان برده‌ایم. من با انگستان هنرمند اندیشه گره کور مدرک‌پرستی را گشوده‌ام. من با یاری اندیشه بود که از ایجاد دبستان‌های متمرکز و پُرشاگرد چشم پوشیدم و مدارس کوچک، سیار، تک معلمی و پراکنده را تأسیس کردم. با راهنمایی و گره‌گشایی اندیشه بود که از بنای اطاق‌ها و ساختمان‌های گران دست کشیدم و به چادرهای ارزان، به سایه درختان، به سنگ چین‌ها و به اطاق‌های گلی قناعت کردم» (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۶: ۱۸۰).

مبنای چهارم: یکی از مؤلفه‌های اصلی در تعلیم و تربیت فرزندان عشایر پرورش سجایای اخلاقی در آنهاست.

اصل اول: معلمان باید روحیه شهامت را در بچه‌های عشایر پرورش دهند.

شجاعت را به حق در صدر صفحات برجسته انسان دانسته‌اند، برای اینکه این صفت تکیه‌گاه صفت‌های دیگر است. وقتی فردی شجاع موضع می‌گیرد، پشت دیگران گرم می‌شود. در واقع نمایش شجاعت هر کسی سبب تشویق دیگران می‌شود.

همان‌طور که می‌دانیم کودکان در آغاز کار با شهامت هستند ولی بعدها در سایه تربیت ما بزدل در می‌آیند. در درون ما تمایلی به شهامت و ابراز شهامت است و ذاتاً شهامت را دوست داریم.

«از توجیه علاقه‌ام به بویراحمد عاجزم. گمان دارم بیش از هر چیز، شجاعت این مردم مجذوبم کرد. گوینده شهیر شیراز سخاوت را شریفترین هنر آدمی می‌داند. من شجاعت را بالاترین می‌دانم. من با این علایق به بویراحمد می‌رفتم. می‌رفتم تا کودکان و نوجوانانش را باسواد کنم. می‌رفتم تا شجاعت را با فضیلت و شمشیر را با قلم آشنا سازم و به جرأت‌های چشم بسته بصیرت و آگاهی دهم» (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۱: ۱۲۰).

بهمن‌بیگی به روحیه شجاعت و نترسی دانش‌آموزان ارج می‌نهد و حاضر نمی‌شد شهامت و نترسی آن‌ها به صرف باسواد شدن خدشه ببیند.

باید بدانید که رفتار و گفتارتان با کودکان می‌تواند آنان را دلیر و بی‌پروا پرورد و می‌تواند به گوهر شجاعتشان آسیب برساند. شما باید شجاعت ذاتی و فطری این بچه‌ها را با دانش و فضیلت بیامیزید و از هر گونه توبیخ پرهیزید. گفته‌ام و نوشته‌ام بار دیگر می‌گویم و می‌نویسم: «از فرزندان آزادگان وطن غلامک‌های حلقه به گوش نسازید» (بهمن بیگی، ۱۳۸۶: ۸۲-۸۶).

اصل دوم: آموزش عشایر باید بر پرورش صفت نیک وفای به عهد تأکید کند.

وفای به عهد یکی از ارکان سعادت بشر و یکی از بزرگترین سجایای اخلاقی انسان است. در کشوری که مردم به تعهدات خود وفا دارند امور اقتصادی و اجتماعی و خانوادگی، جریان صحیح و طبیعی دارد، در آنجا زندگی بر پایه اطمینان و اعتماد استوار است و تماس مردم با یکدیگر بر اساس فضیلت و انسانیت است، برعکس در اجتماعی که افراد به وعده‌های خویش بی‌اعتنا یا کم‌اعتنا هستند و احساس مسئولیت شدید در انجام تعهدات نمی‌کنند امور از مسیر طبیعی خود خارج می‌شود و مشکلات به صورت مختلف دامنگیر مردم می‌گردد.

«همه آموزگاران در انتظارم بودند. به همه‌شان وعده داده بودن که حتی در میان جنگ‌ها به دیدارشان می‌روم ناچار به وفای به عهد بودم» (بهمن بیگی، ۱۳۷۹: ۱۱۴).

«فرهاد زیلابی راننده آموزش عشایر می‌گفت: روزی با بهمن بیگی برای دیدن مدارس دامنه‌های زاگرس رفتیم. حمزه رزمجویی راهنمای تعلیمات عشایر هم همراه ما بود. در ادامه راه برای دیدن مدرسه‌ای در کمرشکن کوه به بن‌بست خوردیم. جناب بهمن بیگی اصرار داشت تا هر طور شده آن مدرسه را ببیند. رزمجو در تلاش بود تا او را منصرف نماید که بهمن بیگی با جدیت گفت: من به معلم مدرسه قول دادم حتماً باید به دیدارش بروم. جیب را در بیابان رها کردیم. رزمجو تخته سیاه را برداشت، من جعبه علوم و چراغ توری را برداشتم و بهمن بیگی هم گچ را برداشت. به راه افتادیم و بعد از ۳ ساعت به مدرسه رسیدیم» (یوسفی، ۱۳۹۴: ۳۰).

اصل سوم: معلمان عشایر باید احترام به والدین را به بچه‌ها آموزش دهند.

پدر و مادر به عنوان دو انسان فداکار و زحمتکش که تمام بار مسئولیت‌های مربوط به تربیت فرزند را بر دوش دارند، در نزد خداوند از جایگاه منحصر به فردی برخوردار هستند.

«از کودکان پرسیدم که آیا می‌توانند شعری درباره مادر بخوانند؟ بسیاری از آنان دست بلند کردند. یکی از دانش‌آموزان را که روشن و زنده به نظر می‌رسید انتخاب کردم و گفتم شعری درباره مادر بخواند، خواند:

با مادر خویش مهربان باش آماده خدمتش به جان باش

سپس از همه بچه‌ها تقاضا کردم که به آموزگار خود بنگرند و با هم و با صدای بلند خطاب به آموزگار شعر مادر را بخوانند. همه نگریستند و همه با صدای بلند خواندند. همین که سرود دسته‌جمعی مادر پایان یافت، گفتم: هدف ما از این همه دوندگی جز این نبوده است و جز این نیست که انسان‌هایی مهربان پروریم، انسانی که نتواند حتی با مادر خویش مهربان باشد به درد معلمی نمی‌خورد. با چنین خلق و خویی پیشرفت‌های درسی شاگردانت به دیناری نمی‌ارزد. به بچه‌ها هم وعده دادم که به زودی معلمی مهربان، معلمی که با مادر خود مهربان باشد به سراغشان خواهد آمد» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹: ۱۴۹ - ۱۴۵).

مبنای پنجم: انسان دوستی و حفظ کرامت انسانی از مهمترین مؤلفه‌های تعلیمات عشایر است.

اصل اول: معلمان باید محبت به همه انسان‌ها و انسان‌دوستی را در بچه‌ها ایجاد کنند. انسان‌دوستی به معنای دوست داشتن افراد بشری، یعنی هر انسانی به هر نسبت که از ارزش‌های انسانی برخوردار است شایسته‌دوستی است. اساس و پایه همه ادیان الهی بر مهرورزی و محبت قرار گرفته است. انسان‌دوستی و مهرورزی از زیباترین آموزه‌های اخلاقی است که نقش سازنده و مؤثری در ساختن جامعه آرمانی و قرآنی را ایفا می‌کند و باعث الفت دل‌های مردم با یکدیگر می‌شود.

«کرامت قوم و خویش من نبود. نسبتی با من نداشت. برادر و فرزندم نبود ولی بیماری او در بیابان و دور از پزشک و درمان بیش از بیماری هر برادر و فرزندم عذابم می‌داد. مدرسه گُرکان بچه‌های کرکان را با من قوم و خویش کرده بود و به خصوص کرامت را با استعدادی که داشت و ظلمی که از طبیعت دیده بود در قلبم جای داده بود» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹: ۱۰۰).

«خواهرم کبری را به خدمت دکتر هنجی متخصص نامدار قلب بیمارستان بردم. اضطراب من در دقایق معاینه کبری به وصف درنمی‌آید. هنگامی که این طیب حاذق نتیجه شادی‌بخش معاینه‌اش را اعلام کرد مثل بود که دنیا را به من داده‌اند» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹: ۱۱۵).

اصل دوم: معلمان باید بر حفظ کرامت انسانی تأکید کنند.

مفهوم کرامت، حق ذاتی و مسلم هر انسانی به احترام و حرمت و عزت نفس بوده که صرف‌نظر از قراردادهای اعتباری اجتماعی نظیر جنس، رنگ، نژاد و وضع جسمی و روانی مورد احترام همگان است.

وی در نامه‌هایی که برای بچه‌های عشایر می‌نوشت این چنین آنها را مورد خطاب قرار می‌

داد:

«فرزندان عزیزم، نورچشمانم تا می‌توانید درس بخوانید» (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۶: ۹۲).

اصل سوم: منزلت اجتماعی افراد با تعلیمات عشایر باید ارتقا یابد.

منزلت اجتماعی از مفاهیم اساسی علوم اجتماعی می‌باشد. منزلت، پایگاه اجتماعی است که فرد در میان یک گروه دارد یا به مرتبه اجتماعی یک گروه در مقایسه با گروه‌های دیگر گفته می‌شود.

«بهمن‌بیگی در یکی از سفرهایش به تهران در ایام بازنشستگی مورد استقبال شاگردانش قرار می‌گیرد. او زبان حال یکی از آنها را که توسط تعلیمات عشایر به منزلت و جایگاهی رسیده است این چنین بیان می‌دارد: چرا شادی نکنم؟ معلم ایلم آمده است. معلمی که خودم را، همسرم را، برادرم را و بیش از صد نفر از کسانم را در یک چادر سفید باسواد کرده است. خودم آموزگارم، همسرم مهندس نفت است. برادرم سرهنگ است. دو دختر دارم، یکی پزشک است و دیگری آخرین سال مهندسی برق را در دانشگاه امیرکبیر می‌گذرانند! چرا شادی نکنم؟ پس برای که شادی کنم؟» (نادری دره‌شوری، ۱۳۹۳: ۵۱).

«آنچه شادمانی و امید عمومی را دوچندان می‌کرد نام نشان آموزگار دبستان بود. آموزگار دبستان جوانی بود به نام سرمست طیبی فرزند یکی از یاغی‌های مشهور قشقایی به نام سردار طیبی. سرمست در چادرهای سپید و در میان گیرودارها و دربه‌دری‌های پدرش درس خوانده

اصل دوم: معلمان باید استعداد‌های بچه‌های عشایر را پرورش دهند.

امروزه برای داشتن جامعه‌ای پویا و خلاق باید در کشف استعداد و پرورش آن کوشا باشیم. امروزه در تمامی کشورهای پیشرفته دنیا، مقوله‌ی کشف و پرورش استعدادها برای بهتر شدن نظام جامعه، امری بسیار مهم است. والدین نیز برای پیدا کردن استعداد فرزندان خود، آن‌ها را به مراکز استعدادیابی کودکان برده تا بتوانند فرزند خود را در همان زمینه پرورش داده و به موفقیت برسانند. مهارت پرورش استعداد از مهم‌ترین دغدغه‌های والدین امروزی است.

«بهم‌بینی به استعداد ذاتی که در وجود بچه‌های عشایر نهفته بود و توانایی خود برای پروراندن و رشد دادن این استعدادها کاملاً واقف بود. آرزویش این بود که این استعداد‌های بکر را بیابد، بپرورد و بارور سازد. استعداد‌هایی که در سایه کم‌توجهی و بی‌امکاناتی بدون اینکه بارور شوند از بین می‌رفتند. تربیت ده‌ها هزار معلم و صدها پزشک، قاضی، مهندس، وکیل، افسر و کارشناس از مردم ایل که در میان همانند خود سرآمد هستند و با کار خود خدمات شایانی به ملت و میهن خود کرده‌اند شاهد صادق این مدعاست» (احمدی، ۱۳۸۴: ۳۱۷).

اصل سوم: تعلیمات عشایر باید به تربیت نیروی متخصص از بین مردم عشایر اولویت دهد.

امروزه عامل اصلی پیشرفت را باید نیروی انسانی ماهر و متخصص دانست. بهم‌بینی توانست نیروهای متخصصی در زمینه‌های مختلف تربیت کند. حاصل کارش ده‌ها هزار آموزگار، پزشک متخصص، قاضی، وکیل، مهندس و ... است.

«شاگردان دبیرستان عشایری پزشکان معروف، جراحان بزرگ و مهندسين عالی‌قدری شدند. دکتر ملک‌حسینی متخصص معروف پیوند اعضای بدن و افتخار عشایر ایران از آن جمله است. دکتر محمود حقیقت از طایفه باصری است که رئیس بیمارستان نمازی شیراز شد و الان از بهترین پزشکان شیراز است. دکتر خسروی‌نژاد که از طایفه بیگدلی است و امروز از بهترین جراحان پلاستیک فارس است. خوبیاری نیز از یزرگترین قضات ایران است که اهل کهمره

است. در همین شهر و از همین دبیرستان عشایری ۱۰ نفر دندانپزشک داریم» (نادری دره- شوری، ۱۳۹۳: ۲۸).

اصل چهارم: تعلیمات عشایر باید زمینه‌های آموزش زنان و ارتقای جایگاه آنان را فراهم کند.

یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی بهمن‌بیگی سوادآموزی زنان بود. بهمن‌بیگی با توجه به شناخت این امر و آگاهی از نقش زنان در توسعه کشور تلاش‌های زیادی برای وارد کردن زنان به سیستم تعلیمات عشایر انجام داد.

وی در مورد فراز و فرود این پروژه عظیم فرهنگی می‌نویسد:

«من در این امید و آرزو بودم که با گسترش سواد، بخصوص در میان دختران از عهده انجام خدمت کوچکی برآیم. کم‌کم دختران بیشتری با سروکله‌های چارقد پوش چادرهای مدرسه را رنگین کردند. تأسیس دانشسرای عشایری عامل دیگری بود که ما را در امر باسواد کردن دختران کمک شایانی داد. همین که سواد دختران به سطوح بالاتری رسید و من به این فکر افتادم که عده‌ای از آنان را به شیراز و دانشسرای عشایری بیاورم و برای آموزگاری تربیت کنم. به هر حال من و همکارانم توانستیم در طول چندین سال شبانه‌روزی مجهزی در شیراز برای دختران عشایری برپا سازیم و نزدیک به هشتصد نفر از آنان را به مقام مخفم معلمی عشایر برسانیم.

قهر و ستیز من اثر کرد. دو روزی بیش نگذشت که پیکی از راه رسید و خبر آورد که دبستان آماده دیدن و آزمودن است، بازگشتم. دختران رنگین‌پوش در کنار برادران خویش صحن چادر کلاس را آراسته بودند. فریاد شادی‌شان و فریاد شادی مادرانشان بر آسمان بود» (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۱: ۳۳۹ - ۳۳۸).

مبنای هفتم: از مؤلفه‌های مهم تعلیمات عشایر عدالت اقتصادی است.

اصل اول: تعلیمات عشایر باید زمینه‌هایی را برای محرومیت‌زدایی و برخورداری برابر مردم عشایر با سایر اقشار جامعه از منابع و ثروت‌های عمومی ایجاد کند.

برای جلوگیری از نارضایتی‌های اجتماعی اساسی‌ترین رکن محرومیت‌زدایی است. بهترین راه از میان برداشتن طبقات اجتماعی و کاهش فواصل طبقاتی باز کردن میدان تلاش و گشودن راه کسب درآمد برای محرومان است که بیشتر از طریق آموزش و پرورش امکانپذیر است. قبل از دایر شدن مدارس عشایری و رایج شدن سواد در بین عشایر، مردم عشایر کشور از وضع و حال خوبی برخوردار نبودند. بهمن‌بیگی فقر و محرومیت مردم عشایر این گونه به تصویر می‌کشد و سپس در آخر راه چاره این همه فقر و محرومیت را ارائه می‌دهد:

«بدون شک یکی از سیه‌روزترین و بی‌نواترین جماعات انسانی که روی کره خاک زندگی کرده است و می‌کند جماعات عشیره‌ای ایران است. مردمی که این جماعات را تشکیل داده‌اند و می‌دهند پیوسته مردمی بوده‌اند گرسنه، برهنه، بی‌رفاه و بی‌آسایش و هنوز هم حال به همین منوال است ... گرسنگی یار دیرین و وفادار ما بوده است و برهنگی در کنار گرسنگی یک دم نسلهای ما را ترک نگفته است ... چاره چیست؟ آیا بنشینیم تا غبار مرگ بر چهره‌ها مان بنشیند؟ ساکت باشیم تا نیستی بر سرمان سایه بیفکند؟ تسلیم شویم تا سریع‌تر در سراسیمب انحطاط سقوط کنیم؟ تاریخ نشان داده است که گرسنگی مادر بسیاری از قیام‌های روی زمین بوده است. تاریخ ما نیز در جنوب ایران نشان می‌دهد که این محرک بزرگ بارها میل به قیام را در میان اقوام و قبایل ما آفریده و به وجود آورده است. لیکن ما به سبب بی‌سوادی هیچ‌گاه از قیام‌های خود سودی نبرده‌ایم و سودها را دو دستی تقدیم کسانی کرده‌ایم که در غارت ما سهیم بوده‌اند. کلید مشکلات ما در لابه‌لای الفبا خفته است و من اینک شما را به یک قیام جدید دعوت می‌کنم. پس از سال‌ها سیر و سیاحت، غور و مطالعه، دلسوزی و دردمندی به این نتیجه قطعی رسیده‌ام و شما را به یک قیام مقدس دعوت می‌کنم. قیام برای باسواد کردن مردم ایلات.

اصل دوم: تعلیمات عشایر باید زمینه‌هایی برای آموزش مهارت‌های فنی و حرفه‌ای و ایجاد اشتغال برای دختران فراهم کند.

توجه به وضعیت اشتغال زنان و هدایت آن‌ها به فعالیت اقتصادی و اجتماعی می‌تواند زمینه بهره‌گیری بهتر جامعه از این نیروی بالقوه گردد و آن را به فعل درآورد.

در سال ۱۳۴۹ مرکز آموزش حرفه‌ای دختران در شیراز تأسیس شد. در خصوص هدف این مرکز بهمن بیگی می‌نویسد:

«انگیزه دیگری نیز در کارم بود. هنر قالی‌بافی و گلیم‌بافی در همه تیره‌ها و طوایف رواج نداشت. جماعات و بنکوه‌های بسیاری بودند که در امر بافندگی تسلط و مهارتی نداشتند. تجربه سالیان دراز ما نشان می‌داد که در تیره‌ها و طوایف بافندگان، زن‌ها سهم قابل ملاحظه‌ای در عایدات خانواده داشتند و از احترام بیشتری برخوردار بودند و یا از بی‌احترامی کمتری رنج می‌بردند. در این قبیل طوایف تعدد زوجات کمتر و شیربهای دختران بالاتر بود.

این هنرستان شبانه روزی تعداد پنجاه تا هشتاد هنرآموز را سالیانه می‌پذیرفت و به فنون رنگرزی گیاهی و بافندگی قالی و گلیم و صنایع دستی دیگر آشنا می‌ساخت.

هنرجویان این هنرستان در مدت دوازده ماه، فرش بافان و رنگرزان ماهری می‌شدند، به ایل و تبار خود باز می‌گشتند و با کمک مختصری از دستگاه ما کارگاه‌های شخصی و خصوصی خود را به راه می‌انداختند» (بهمن بیگی، ۱۳۷۹: ۸۴-۸۵).

اصل سوم: تعلیمات عشایر باید به ایجاد مرکز آموزشی حرفه‌ای پسران عشایر همت گمارد.

تحولات اجتماعی اجتناب‌ناپذیر بود. مردم عشایر برای مقابله با این دگرگونی‌ها آماده و مهیا نبودند نه فقط مهندس و متخصص بلکه حتی یک کارگر ماهر هم نداشتند. برای پاسخ به این نیازهای فوری آموزش عشایر دست به کار شد و هنرستان حرفه‌ای عشایری را به وجود آورد.

بهمن بیگی درباره انگیزه ایجاد این مرکز می‌نویسد:

«شکی نیست که دانش‌آموزان دبیرستان عشایری، با همه موفقیت‌های درخشان خود، راه طولانی دبیرستانی و دانشگاهی را در پیش روی داشتند و نمی‌توانستند جز برای آینده‌ای دور سودمند و ثمربخش باشند. برای نیازهای زمان حال و نزدیک نیروی دیگری ضروری بود. تحولات اجتماعی اجتناب‌ناپذیر بود. راه‌های ماشین‌رو، بسیاری از مناطق ایلی را به هم می‌پیوست. زمزمه اسکان عشایر به گوش می‌رسید. برای سکونت عده‌ای از طوایف، شهرک‌هایی

در دست ساختن بود. گروهی از کدخدایان و ثروتمندان، به استقبال روش‌های نوین کشاورزی و دام‌داری می‌رفتند. بانک‌ها برای حفر چاه، نصب تلمبه و خرید ماشین آلات زراعی وام می‌دادند. مردم عشایر برای مقابله با این دگرگونی‌ها آماده و مهیا نبودند. نه فقط مهندس و متخصص، بلکه حتی یک کارگر ماهر هم نداشتند. برای پاسخ به این نیازهای فوری، آموزش عشایر دست به کار شد و هنرستان حرفه‌ای عشایر را به وجود آورد. هنرستان جالبی بود از داوطلبان تصدیق و کارنامه نمی‌خواست. به آنان تصدیق و کارنامه نمی‌داد. عده‌ای از جوانان عشایری را که خط و ربط مختصری داشتند می‌پذیرفت و به جای کلاس درس، آنان را در کارگاه‌های مجهز فلزکاری، اتومکانیک، نجاری و بنایی آماده کار می‌ساخت. دوره تعلیم این آموزشگاه کوتاه بود و بیش از یک سال طول نمی‌کشید. معلمان این هنرستان شبانه‌روزی، از داعیه‌داران و یقه سفیدها نبودند. مدرکی در دست نداشتند. دست‌های هنرمندشان مدرک‌هایشان بود. از میان ورزیده‌ترین پیشه‌وران شهر دست‌چین شده بودند. در طول چند سال، صدها کارگر ماهر و زبده از این هنرستان بیرون آمدند و به مناطق ایلی رفتند» (بهمن بیگی، ۱۳۷۹: ۱۹۰).

بنیای هشتم: عدالت اجتماعی از مهمترین مؤلفه‌های تعلیمات عشایر است.

اصل اول: تلاش تعلیمات عشایر در جهت از بین بردن تبعیض، کاهش فاصله طبقاتی و از بین شکاف طبقاتی باید باشد.

شکاف طبقاتی یکی از آسیب‌های مهم جوامع بشری به حساب می‌آید. اختلاف و شکاف‌های طبقاتی مسأله‌ای است که از دیرباز رواج داشته است، با این حال پس از دوران مدرنیته بحث‌هایی در این زمینه وارد حوزه مطالعات اجتماعی و اقتصادی شد. «بهمن بیگی را می‌توان در عشایر اولین کسی دانست که به فکر افتاد چاره‌ای بیندیشد تا شاید بار تبعیض و بی‌عدالتی را سبک‌تر کند. او انسانی بود که این نابرابری‌ها را به چشم خود در ایل، عشایر و زندگی خود دیده و شاهد بود. او یقین داشت جهل و بی‌سوادی منشأ و ریشه درماندگی، سرگردانی، تسلیم و تن دادن به بیگاری است. وی ایمان داشت که عشیره‌زاده باسواد، معلم، پزشک، مهندس و ... زیر بار تبعیض و بی‌عدالتی نخواهد رفت» (نادری دره‌شوری، ۱۳۹۳: ۱۴۶ - ۱۴۵).

اصل دوم: تعلیمات عشایر باید زمینه‌هایی را برای از بین بردن تنش بین مردم عشایر و حکومت ایجاد کند.

هر ایلی همواره در درون خود، چه به طور طبیعی و چه به تحریک حکومت مرکزی درگیر نبرد برای کسب قدرت بوده است. بهمن‌بیگی تصریح می‌کند:

«فرزند یاغی معروف ایل به معلمی اطفال ژاندارم‌ها برگزیده شد. پیشرفت درسی دانش-آموزان مدرسه یدالله عجیب بود و عجیب‌تر رابطه عاطفی شدید او بود با اولیای اطفال و به ویژه شخص گروهبان صادقی. یدالله و گروهبان به شکل پدر و پسر درآمده بودند. سال‌ها با هم بودند. بارها به محل کارشان رفتم و هر دو را با هم دیدم و بارها هر دو با هم به محل کار من آمدند. کم اتفاق می‌افتد که پسر و پدری یکدیگر را این همه دوست بدانند» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۴: ۱۴۴).

«چادرهای سپید دبستان‌هایم در میان چادرهای سیاه می‌درخشید. تخته سیاه را تفنگ و گچ سفید را فشنگ نامیده بودم. برای صلح و صفا بی‌قرار بودم و با جنگ و ستیزه میانه‌ای نداشتم» (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۶: ۱۵۴).

اصل سوم: تعلیمات عشایر باید در جهت از بین بردن تعصبات قومی و ایجاد محبت و دوستی بین مردم ایلات مختلف تلاش کند.

هر ایلی خواه به طور طبیعی و خواه به تحریک حکومت مرکزی با سایر ایلات درگیری-هایی داشته است. تا قبل از شروع تعلیمات عشایر جدای از اینکه رقابت‌ها و اختلافات سران ایلات همجوار گاهی برخوردهای ناگواری را بین آنها به وجود می‌آورد بدنه عشایر هم روابط خوبی با یکدیگر نداشتند. سرقت، غارت، چپاول و کشت و کشتار رونق داشت.

«قبل از اینکه به مدرسه بروم شاهد درگیری‌های خونین بین طوایف بر سر قشلاق و بیلاق، حد و مرز و مسائل اجتماعی بودم. این زد و خوردها به روستاهای همجوار نیز کشیده می‌شد. با ظهور تعلیمات عشایر و حضور معلمان عشایری در مناطق عشایرنشین به خصوص ایل قشقای و نظارت راهنمایان و دیدار مستمر بهمن‌بیگی از معلمان عشایری برخوردهای خونین

قبیله‌ای و عداوت افراد غیرعشایری نسبت به جوامع ایلی به حداقل رسید. وجود الفبا بر سر سفره ایلات باعث اعتبار و احترام آنها از سوی بقیه افراد جامعه گردید به زودی چماق‌ها، تبرها و تفنگ‌ها تبدیل به قلم شد، گردن‌کشی و زورگویی به دوستی و رفاقت و همزیستی مسالمت‌آمیز گرایید. تعامل و مشورت و گفتگوی منطقی اوج گرفت. معلمان عشایری مرجع قانون و عدالت شدند» (یوسفی، ۱۳۹۴: ۹۳).

بهمن‌بیگی درباره نقش تعلیمات عشایر در از بین بردن این تعصبات می‌نویسد:
 «ایل می‌رفت که با این مدرسه‌ها به عمر طولانی ظلم پایان بخشد. دیگر شهر و ده را نیازارد. دیگر از شهر و ده آزار نبیند. ایل می‌رفت که از سرچشمه زلال دانش سیراب شود. خشونت‌های موروثی را به باد بیابان سپارد و طومار جهل را درهم پیچد» (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۱: ۱۳۰).

اصل چهارم: زبان فارسی باید باعث ایجاد همبستگی ملی و میهنی گردد.

ایران به دلیل موقعیت خاص طبیعی و جغرافیایی و سیاسی خود، از سپیده دمان تاریخ تاکنون، حوادث پرشماری را از سر گذرانده است. آنچه البته این کشور دیرینه سال را در برابر هجوم‌ها و ایلغارهای گسترده همچنان پا برجا نگه داشته، هویت ملی و ایرانی آن بوده است؛ هویتی که در قالب زبان پارسی بالیده و خود را نموده است.

بهمن‌بیگی عاشق بی‌قرار زبان فارسی است. وی در این‌باره می‌نویسد:

«در یکی از سالن‌های وسیع دانش‌سرا سه تابلو نقاشی را در کنار هم آویخته بودند. اسامی تابلوها سر هر یک نوشته شده بود: زبان فارسی، اقوام ایرانی، ملت ایرانی. تابلو اول نشان‌دهنده‌ی زبان فارسی بود. رشته‌ای بود سفید و زیبا و بلند که در زمینه‌ای سیاه به شکل نقشه‌ایران می‌درخشد. تابلو دوم نمایان‌گر اقوام گوناگون ایرانی بود. این اقوام و قبایل به صورت دانه‌های درهم‌ریخته در فاصله‌بین خلیج فارس و دریای مازندران و از هیرمند تا ارس پراکنده بودند. بر هر دانه‌ای نام شهری و دیاری و قوم و قبیله‌ای منقوش بود. در تابلو سوم که ملت ایران نام داشت همه‌ی این دانه‌های پراکنده و متفرق دور یکدیگر جمع شده بودند. سخن‌گوی دانش‌سرا در هر فرصتی که می‌یافت کنار این تابلو می‌ایستاد و خطاب به شاگردان

با صدای گرم و رسا می‌گفت: اگر این رشته‌ی سفید و زیبا و بلند نبود پیوند دیلم و بلوچ و دشتستان و طبرستان ممکن نبود. این رشته زیبا و استوار را هم‌چنان زیبا و استوار نگاه داریم. این رشته را که جان تنیده و از دل بافته است نگاه داریم» (بهمن‌بیگی، ۱۳۷۹: ۱۳۱ - ۱۳۰).

مبنای نهم: یکی از مؤلفه‌های اصلی فرهنگ ایلی سنت‌ها و آداب آن است.

اصل اول: تعلیمات عشایر باید برای حفظ لباس و پوشش مردم ایل تلاش کند.

پوشش زنان و مردان ایران از زمان‌های قدیم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و دارای تنوع فراوان در رنگ، طرح و ... است و این تنوع با شرایط جغرافیایی، آب و هوا، فرهنگ قومی و وضعیت اقتصادی رابطه مستقیمی دارد. مردم عشایر لباس محلی را بخشی از فرهنگ خود دانسته یا آن را نشانه هویت فرهنگی خود می‌دانند.

بهمن‌بیگی حساسیت خاصی نسبت به حفظ این سنت‌ها داشته است به طوری که درباره او

می‌نویسند:

«او به هویت ایلی و عشایری اهمیت ویژه‌ای قائل بود طوری که شاگردان دانشسرا موظف بودند لباس ایلی خود را به همراه داشته باشند. دختران دانشسرا و دبیرستان حتی سر کلاس- های درس با لباس رنگین ایلی حاضر می‌شدند. شاگردان دانشسرای عشایری و دانش‌آموزان دبیرستان شبانه‌روزی عشایری در مراسم رسمی و جشن‌ها با پوشیدن لباس‌های رنگین و زیبای عشایری صحن مؤسسات آموزشی تعلیمات عشایری را به گلستان زیبایی مبدل می‌ساختند» (نادری دره‌شوری، ۱۳۹۳: ۱۹۸).

اصل دوم: تعلیمات عشایر باید زمینه احیای صنایع دست‌باف ایلی را فراهم کند.

هنرهای سنتی (صنایع دستی) از گذشته بسیار دور در زندگی روزمره ما ایرانیان به عنوان رکن اصلی حیات مادی و معنوی اعتبار و اهمیت داشته و دارد و عامه مردم ایران از غنی و فقیر، بزرگ و کوچک، کشاورز و صنعتگر، کارگر و کارفرما و ... هر یک به نحوی از این دستاوردهای هنری استفاده کرده‌اند. عشایر نقش اصلی را در بوجود آمدن انواع دست‌بافت‌های کاربردی، تزئینی و اعتقادی دارند. فرهنگ عشایر و هنرشان متأثر از تجربه زیستی آن‌هاست و بر ایجاد طرح و نقوش آثار هنریشان تأثیر مستقیمی داشته است.

هنرهایی از قبیل نمکدان‌بافی، چتته‌بافی و خورجین‌بافی از جمله هنرهایی است که به دست زنان هنرمند عشایر در کنار سیاه چادرها با نگاه‌هایی بسیار نزدیک به زندگی و آداب و رسوم و طبیعت پیرامونشان بافته می‌شود و به نوعی فرهنگ این مرز و بوم را با هنر خود به تصویر می‌کشند.

مبنای دهم: خدمت از مهمترین مبانی تعلیمات عشایر است.

اصل اول: خدمت در تعلیمات عشایر باید اصیل و انسانی باشد.

مسئول واقعی کسی است که به مردم خدمت کند و در راه خدمت به مردم هر بهایی را بپردازد. خدمت‌گزار مردم باید شعله‌ای از عشق، علاقه و ایثار را درون خود روشن نگه دارد تا خدمت‌گزار واقعی باشد. تحمل سختی‌ها، فداکاری، ایجاد انگیزه و شور و شوق در دیگران از جمله مواردی است که در وجود بنیان‌گذار تعلیمات عشایر لبریز بود.

بهمین‌بیگی در این باره می‌نویسد:

خدمت اگر راست و درست باشد جاودانی و تهمت‌ناپذیر است. خدمت کرده‌ام. روسفید و سربلندم. انگشتان بچه‌های عشایر را به جای کلنگدن تفنگ با ابزارهای ظریف جراحی آشنا ساختم. برای سلامت مادران و خواهران سر از پا نشناختم. عفریت شوم آل را از ایل رانده‌ام. (بهمین‌بیگی، ۱۳۸۶: ۴۰).

اصل دوم: خدمت بدون زمان و مکان باید سرلوحه کار تعلیمات عشایر قرار گیرد.

از نظر او خدمت به مانند معالجه بیمار مکان و زمان نمی‌شناسد. خدمت راست و درست در همه جا و همیشه خدمت است. خدمت در تهران خدمت است و در دورافتاده‌ترین روستاها و در سنگ‌چین‌ها و چادرهای عشایر هم خدمت است.

وی تصریح می‌کند:

«جز خدمت چه کرده‌ام؟ آیا خدمت در دوران سلطنت با خدمت در دوران‌های بعدی فرق دارد؟ چنین نیست خدمت اصیل و انسانی در همه جا و همه وقت محترم است. خدمت با زمان و مکان از میان نمی‌رود. خدمت در آلاسکا خدمت است. در فیروزآباد هم خدمت است. خدمت دیروز و امروز نمی‌شناسد. پارسال و امسال ندارد. معالجه بیمار در همه جا و همیشه

خدمت است. نوازش یتیم، دستگیری مستمند، باسواد کردن بی‌سواد در همه جا و همیشه خدمت است. عدالت در زمان انوشیروان عدالت بود. هنوز هم عدالت است» (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۶: ۴۰).

بحث و نتیجه گیری

در هر نظام آموزشی چنانچه مبانی و اصول مناسب و با توجه به نیاز فراگیران تعیین شود موفقیت آن نظام حتمی است و در جامعه به طرز چشمگیر مورد استقبال قرار خواهد گرفت. تعلیمات عشایری از جمله تعلیماتی بود که در عرض مدت کوتاهی از زمان تأسیس خود توانست توجه جمع کثیری از مخاطبان خود را جلب کند و به بسیاری از اهداف خود دست یابد که این توفیق نشان از داشتن اهدافی مناسب و عملیاتی است. بر همین اساس این مقاله درصدد شد تا اصول و مبانی این نظام را که تا حالا مورد توجه پژوهشگران قرار نگرفته بود مورد مذاقه خود قرار دهد. این پژوهش کیفی برای مضمون فراگیر خود به ۱۲ مبانی و ۳۱ اصل دست یافت که در بخش یافته ها به طور مبسوط مورد بررسی قرار گرفت.

با بررسی اسناد برجای مانده از بهمن بیگی و کتابهایی که در مورد ایشان نوشته شده است می توان اینچنین نتیجه گیری کرد که اصول سواد آموزی، کاهش فاصله طبقاتی، تقویت زبان فارسی، تقویت روحیه شهامت و شجاعت، ارتقاء و تقویت جایگاه زنان در عشایر جز اولویت های برجسته این تعلیمات بود به طوری که در اسنادی که از بهمن بیگی برجای مانده بود بیشتر در رابطه با این اصول صحبت شده بود.

سوادآموزی و عدالت آموزشی: طبق شواهد سوادآموزی مهمترین اصل بهمن بیگی در ایجاد تعلیمات عشایر و مدارس سیار بوده است زیرا وی مهمترین عامل بدبختی و عقب ماندگی عشایر را بی سوادی می دانست.

کاهش فاصله طبقاتی: یکی از موانع رشد اقشار ضعیف جامعه اختلاف طبقاتی حاکم بر جامعه است. جامعه عشایری نیز از این قاعده مستثنی نبود و بلکه به نوعی شدیدتر بود، قبل از تعلیمات عشایری، جامعه عشایر یک جامعه طبقاتی بود عده ای اندک خان و کلانتر و کدخدا بودند و عده زیادی از مردم رعیت که از وضع اقتصادی خوبی برخوردار نبودند و امکان ادامه تحصیل که از ملزومات کاهش فاصله طبقاتی هم بود را نداشتند تعلیمات عشایری باعث شد که چوپان زادگان با همپای خان زادگان تحصیل کنند مدارج عالی را طی کنند دکتر شوند مهندس شوند و فاصله طبقاتی آنها کم شود.

تقویت و ترویج روحیه شهامت و شجاعت: شهامت و شجاعت از خصائص ذاتی مردم عشایر است. بهمن‌بیگی معتقد بود که آموزگاران عشایر باید از هر نوع تویخ و تنبیه و حتی ملامت اطفال پرهیزند تا به این گوهر گرانبها که سرچشمه سجایای اخلاقی است لطمه‌ای نرسد.

تقویت زبان فارسی: بهمن‌بیگی و معلمان راهنما در بازدیدهای خود و بررسی کار معلمان تأکید زیادی بر این نکته داشته‌اند. زیرا زبان فارسی، زبان مشترک و رسمی ایران بود

تکریم جایگاه زن در جامعه عشایری و اهمیت سوادآموزی آنان: باید بتوان یکی از مهمترین دستاوردهای نهاد تعلیم و تربیت عشایری را بهبود جایگاه زن در جامعه عشایری برشمرد. قبل شکل‌گیری تعلیمات عشایری زنان عشایر از جایگاه خوبی برخوردار نبودند در محاوره خود دختران را جزو بچه‌های خود به حساب نمی‌آوردند. با شکل‌گیری آموزش عشایر و اصرار و پافشاری شخص بهمن‌بیگی دختران باسواد شدند، معلم شدند و پا به پای پسران راهی دانشگاه‌ها شدند و جایگاه اجتماعی پیدا کردند.

کتابنامه

۱. آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۲). *وصاف الحضرة*. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۲. امان‌اللهی بهاروند، سکندر (۱۳۶۰). *کوچ‌نشینی در ایران*. تهران: نشر آگاه.
۳. بانشی، سعید (۱۳۸۱). *تبیین نظام تعلیم و تربیت از دیدگاه شهید مطهری*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت، شیراز: دانشگاه شیراز.
۴. بهمن بیگی، محمد. (۱۳۸۶). *طلای شهابت*. شیراز: انتشارات نوید شیراز. چاپ اول.
۵. _____ (۱۳۸۱). *بخارای من ایل من*. شیراز: انتشارات نوید شیراز، چاپ اول.
۶. _____ (۱۳۷۹). *به اجاق قسم*. شیراز: انتشارات نوید شیراز، چاپ اول.
۷. _____ (۱۳۷۴). *اگر قره قاچ نبود*. شیراز: انتشارات نوید شیراز، چاپ اول.
۸. سهرابی، علی (۱۳۷۳). *آموزش و پرورش در عشایر ایران*. شیراز: مرکز نشر دانشگاه شیراز.
۹. قشقایی، محمدحسین (۱۳۸۵). *یادمانده‌ها*. تهران: انتشارات فرزانه.
۱۰. نادری دره شوری، محمد (۱۳۹۰). *دانشسرای عشایری از طلوع تا غروب*. شیراز: انتشارات تخت جمشید.
۱۱. یوسفی، امرالله. (۱۳۹۴). *مدیرکل افسانه‌ای*. شیراز: انتشارات تخت جمشید.